

چه عاملی طالبان را به مذاکره با دولت کرزی واداشته است؟

دعوت رئیس جمهور کرزی از طالبان به مذاکره برای پایان بخشیدن به جنگ و خونریزی چیز تازه ای نیست، کرزی بارها چنین درخواستی را از آنها نموده است اما در پاسخ گفته شده که قبل از هر چیز باید نیروهای خارجی افغانستان را ترک گویند. ولی اخیراً پذیرفتن این دعوت از سوی طالبان بدون اظهار پیش شرط قبلی شان سؤال برانگیز است زیرا نخستین علامه گذشت، نرمش و نزول سیاسی است که در اوج توانائی عملیات نظامی آنها از خود نشان میدهند. گرچه جای تردید نیست که گروه طالبان در ظرف شش سال اخیر متقبل تلفات زیادی شده اند و مهره های مهم خود چون "ملا دادالله" را از دست داده اند، ولی از این بابت تأثیری در ضعف و کاهش عملیات شان دیده نمی شود، پس این تصمیم غیر مترقبه ناشی از چیست؟ آیا درد و رنج مردم بیگناه وادار شان ساخته است که در اثر عملیات آنها و بمباردمان نیروی هوایی امریکا هزاران مرد و زن و طفل جان شان را از دست میدهند و هزاران نفر مجبور به ترک منطقه شان میشوند؟ پاسخ این سؤال روشن است، اگر جان، شرف و ناموس مردم برای طالبان ارزش و اهمیت میداشت شش سال به عملیات انتحاری و تروریستی نمی پرداختند.

طالبان خون آشام پدیده ایست دست پر ورده نظامیکه آن نظام خود دست پرورده دولت استعماری انگلیس و غرق در انگیزه اسلام افراطی شصت سال قبل از پیکر هند بنام پاکستان بوجود آمده است. مؤسس دولت مذکور محمد علی جناح برخلاف شخصیت مهاتما گاندهی فقید، انسان متعصب، خشن و خود پرستی بود چنانکه معلوم است حین به رسمیت شناختن استقلال هند از سوی انگلیستان، گاندهی رهبر محبوب مردم هند به اصرار از محمد علی جناح می خواهد که حرف جدائی از هند را کنار گذاشته بحیث صدراعظم، دولت جدید هند را تشکیل دهد. مگر او با تربیت دین خوئی و سپردن تعهد به انگلیستان مبنی بر تجزیه هند واقعی به تقاضای گاندهی نمی گزارد و حتی به اشکهای گاندهی هم اعتنائی نمی کند و بخشی وسیعی از سر زمینی را بنام پاکستان از پیکر هند جدا می سازد. از آن زمان به بعد همه زمام داران پاکستانی بیشتر از هر چیز توجه شانرا به دو مسئله معطوف داشته اند یکی برای ساختن هویت اسلامی مردم پاکستان در تضاد با هند توجه به بنیاد گرائی اسلامی و دیگری بجای ایجاد کار و لقمه نانی، آنچه در توان داشته اند در تقویت نظامی بکار برده اند که نتیجتاً سه بار جنگ های بسیار خونین و ویرانگر را با هند در پی داشته است و همین سیاست خوشونتبار بیشتر از هر چیز دیگر سبب جدائی پاکستان شرقی از پاکستان غربی شده است. در این جدائی دیگر پای اسلام و هندو در میان نبود بلکه ادامه سیاستهای غلط و زور گوئی بود و با در پیش گرفتن همین سیاست زور گوئی بوده که پاکستان این میراث خوار انگلیستان یک بخشی وسیع سر زمین افغانستان را در آنطرف خط دیورند به تصرف خود نگاهداشته و همواره از آن طریق بر علیه افغانستان توطئه و جنگ به راه می اندازد. با تبارز این کشور در منطقه مردم افغانستان ضرر و زیان زیادی را متقبل شده است. مثلاً با وجود سعی و تلاش زمام داران افغانستان برای برقراری انکشاف روابط اقتصادی و اجتماعی با دولت های غربی و ایالات متحده امریکا موفق نشده اند، چون آنها بخاطر راضی نگهداشتن سرسپرده خود شان یعنی حکومت پاکستان، از افغانستان چشم پوشیده و هیچگاه توجه لازم بحال کشور ما مبذول نداشته اند، چنانکه دولتمردان افغانستان خود را

ناگزیر دیده اند جهت خروج از انزوا و تحرک بخشیدن به وضع اقتصادی و اجتماعی جانب دولت شوروی را پیش گیرند که بالاخره در بازی ابر قدرتها کشور فقیر ما مورد تجاوز قرار می‌گردد و نزدیک به سی سال است که بمیدان جنگ و رقابت بین کشورهای منطقه و جهان مبدل شده است و یک امنیت نسبی را که قبلاً داشت تا هنوز باز نیافته است. ناگفته پیداست که پس از خروج قوای شوروی از افغانستان در ادامه جنگ و بحران آفرینی بیشتر از هر کس و جناحی نظامیان پاکستانی دست درازی در کشور ما داشته اند و گروه طالبان چیزی نیست بجز ابزاری در دست دولت پاکستان. آنطور که پاکستانی ها تبلیغ می کنند طالبها به هیچوجه یک حرکت خود جوش ناشی از مخالفت قوم پشتون در برابر دولت کرزی و نیرو های بین المللی نیست. از منطبق بدور خواهد بود اگر کس باور داشته باشد که یک گروه صرفاً بر پایه اعتقاد مذهبی و بدون حمایت کدام دولت خارجی بتواند سالها جنگی را در برابر یک چنان نیروی بین المللی در افغانستان ادامه دهد. این دیگر چیزی نیست که کس نداند و به استدلال بیشتر نیاز باشد. جنرال پرویز مشرف خود در کتابش تحت عنوان « در خط آتش » به این مساله معترف است که بیش از چهل هزار مرد جنگجوی عرب تبار، چیچین، ازبیک و دیگر جنگجویان پاکستانی از شهر ها آمده و در وزیرستان دور هم جمع شده اند. بگفته او در آغاز اکثریت جنگجویان ترجیح میدادند بجای آنکه علیه اشغال افغانستان بجنگند می باید علیه نیروهای مسلح پاکستان بجنگند، چنانکه آقا طاهر یولداش جنگجوی مشهور ازبیک و نظریه پرداز تکفیر در تاکید بر این تقدم راهبرد فتوایی صادر کرد که ابدال خلیق و صدیق نور از سران طالبان صوبه سرحد نیز در همین راستا موضع گرفتند و در گیریهائی هم میان آنها و حکومت پاکستان صورت گرفت ولی دیری نگذشت که دولت پاکستان با گروه های مذکور به توافق رسید، تا آنها عملیات شانرا در قلمرو پاکستان انجام ندهند بلکه به جنگ و جهاد شان علیه نیروهای ناتو در افغانستان ادامه دهند. این قرارداد مدتی رعایت شد اما بعد از واقعه لال مسجد در اسلام آباد اعتبار قرار اوربند میان گروه های جنگجوی تحت رهبری سازمان القاعده و حکومت پاکستان از بین رفت و از آن به بعد همه شاهد درگیریهای خونینی بین نیروهای حکومت پاکستان و افراطیون مذهبی هستیم تا آنجا که حکومت پاکستان ناگزیر شده به هلیکوپتر های امریکائی اجازه دهد که در سرکوب نمودن تروریستها در قلمرو صوبه سرحد سهم بگیرند. در یک چنین اوضاع باید طالبان دریافته باشند که حکومت جنرال مشرف بیش از این نمی تواند به سیاست دوپهلوی خود مبنی بر حمایت از جنگ و جهاد در افغانستان پرداخته و هم دولت امریکا را از خود راضی نگهداشته، سالانه صد ها ملیون دالر کمک های مالی و تسلیحاتی دریافت نماید. بنا بر این بسیار طبیعیست که طالبها فکر کنند با وخیم تر شدن اوضاع پاکستان از حمایت آنکشور محروم خواهند شد و پایگاه های خود را در آنجا از دست خواهند داد و و. در آنصورت که نتوانند به جنگ علیه دولت افغانستان و نیروهای بین المللی ادامه دهند مسلماً از هم فرو خواهند پاشید، لذا شاید با این دور اندیشی دعوت کرزی را برای مذاکره پذیرفته باشند و این به نفع شان بوده زیرا تا پیش از اینکه در اثر بدتر شدن اوضاع پاکستان تضعیف شده و یا از هم فروپاشند به زعم خود شان چه بهتر که در همین زمان از موضع قدرت داخل مذاکره شده، با بدست آوردن امتیاز بیشتر جایی برای خود در درون دولت کرزی باز نمایند.

ختم